

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و اصحاب الحسين و اهل بيت الحسين

بشر اگر فکر و اندیشه داشته باشد، آن فکر و اندیشه را به کار می‌گیرد. خدای تبارک و تعالی، در مغز بشر همه چیز را خلق کرده است. هر علمی که بگویید در مغز بشر هست؛ علم جغرافیا هست، علم ادیان هست، علم کلام هست، علم سخن هست، علم حرف است، آنچه را که حساب آن را بکنید هست، من از یک چیزی استفاده کردم، انشاء الله امیدوارم که مجلس خیلی معظم است، توجه بفرمایید. یک روایتی داریم که می‌گوید: یک بشر به اندازه دور کره رگ دارد. خدای تبارک و تعالی چقدر رگ دارد، دید ولایت من این است که تمام این دنیا و کرات احتیاج به مغز بشر دارد. حالا خدا به قدر دور کرات در بدن رگ خلق کرده است. چرا؟ تمام این کرات احتیاج به بشر دارد. بشر باید فکر و اندیشه داشته باشد، خیلی مواظب باشد؛ مثلاً شما ببین، تمام صنایعی که به وجود می‌آید از مغز بشر به وجود می‌آید. من به دوست عزیز خودم قول دادم که از مغز بشر صحبت کنم. آنچه که توان من هست، چون همین جور که ولایت انتها ندارد، فکر حقیقی بشر انتها ندارد. چون که می‌گوید: نیم ساعت فکر، بعضی هفتاد سال عبادت است؛ چون که آن فکر، فکر ولایت باشد. وقتی فکر، فکر ولایت شد، اتصال به ولایت شد، فکر هم انتها ندارد.

حالا شما حساب کنید، هر چه در اینجا هست، از مغز بشر استخراج شده است. خدای تبارک و تعالی مغز بشر را برای این دنیا ذخیره قرار داده است. مثلاً یک زمانی بود که با شتر مکه می‌رفتند. مثلاً در این قم ما، آقای تولیت، خدا رحمتش کند، وقتی رفت، یکی دو تا حاجی توی قم پیدا شد؛ اما خب اینجوری بود. مردم توان نداشتند؛ اما الحمدلله فعلاً توان دارند. حالا خدای تبارک و تعالی در مغز بشر هر چیزی را به موقع خودش تولید پیدا می‌کند. حالا طیاره جت هست، داخل آن می‌نشینی و می‌روی. پس این فکر طیاره در مغز بشر بوده است. الان همین دستگاه در مغز بشر بوده است، طیاره بوده است. چرا؟ ببینید تا کره ماه می‌رود. حالا همه این‌ها وقتی آن را حساب کنید، باید پی به اصل آن ببرید. حواست به خارجی‌ها نباشد؛ آن هم یک امانتی است که به او داده است. چرا؟ حواست به رئیس مذهب باشد که می‌گفت زمانی می‌شود که آهن بالای آسمان برود. خدا حاج شیخ عباس راحمت کند، می‌گفت: ما می‌خواندیم، متوجه نبودیم که امام صادق چه می‌گوید. حالا طیاره هست. مگر با فکر ما می‌شد که بسنجیم که زمانی شود که آهن بالای آسمان برود؛ اشاره فرموده است. یا امام صادق فرمود: من یک نوری، یک برقی در آب می‌بینم. ادیسون آمد و رفت و این برق را به وجود آورد.

پس آنچه را که در خلقت هست، امام اشاره فرموده است. و متفکرین می‌روند فکر می‌کنند آن را به وجود می‌آورند. وقتی تمام متفکرین این عالم را می‌بینید، باید پی به اصلش ببرید. اول پی به خدا ببرید که این را خلق کرده است، بعد پی ببرید که این صنایع را در مغز او گذاشته است. الان خارجی‌ها، یا ژاپن یا انگلستان که این چیزها را درست می‌کنند، مثل جعبه می‌مانند. نباید از خود این‌ها تشکر کنیم؛ اما صنایع دارند. ما روایت داریم با این‌ها جدل نکنید، این‌ها را اذیت نکنید. چرا؟ مگر خدا کافرپسند هست. در مغز او چیزهایی گذاشته است که باید تولید شود و شیعه از آن استفاده کند. آیا توجه دارید من چه می‌گویم؟ حالا چرا این‌ها را گذاشته است؟ این‌ها ذخیره است. امیدوارم خدا عاقبت همه شما را به خیر کند. همه شما در مقابل خدا و پیامبر و امام زمان (عج الله فرجه) عزیز هستید، در مقابل من هم عزیز هستید.

یک وقت ما با کسی، حرف معدن می‌زدیم، ایشان می‌گفت قرآن می‌گوید: این‌ها میخ‌های زمین است که تکان نخورد. گفتم: قربانت بروم، آن درست است؛ اما این‌ها را خدا ذخیره گذاشته است، می‌داند این بشر زیاد می‌شود. آن موقع اگر بشر آن زمان بود، یک قدری لغو بود؛ کسی نبود، آدم ابوالبشر بوده و چهار نفر بودند، حالا صد نفر، دویست نفر بودند. اینکه این نبودند. حالا می‌گویند یک چین کمونیست، یک میلیارد و دویست میلیون نفر است. حالا جاهای دیگر هم همین‌طور. حالا چه کار می‌کند؟ حالا این را هم به شما بگویم. یک زمانی بود که بشر کار نمی‌کرد، آمدند بت پرست شدند. یک قدری مال و اموالشان درست شد، آن وقت خدای تبارک و تعالی اراده کرد که این‌ها کار کنند. خود ما به خود ما صدمه می‌زنیم. حالا برای این کوهها به او گفتم: قربانت بروم این‌ها را ذخیره گذاشته است. این آقا باید برود سنگ مرمر دربیارد که آدم حظ کند، او برود زغال سنگ دربیارد، آن برود طلا دربیارد. تمام این‌ها را خدا ذخیره در این کوهها گذاشته است. بشر برود زحمت بکشد آن‌ها را دربیارد. مثلاً آهن. حالا که این‌ها را درآورد، آن تولید مغز متفکر می‌آید دستگاهی درست می‌کند آهن را ذوب می‌کند. اگر نه این خاک به خودی خود که آهن نمی‌شود. این خاک به خودی خود که فایر نمی‌شود، در مغز بشر گذاشته است. حالا می‌گوید مغز بشر به قدر دور کره است، تمام کره احتیاج به بشر دارد. هر کجا می‌بینید در این

دنیا آباد است، می بینید بشر آن را آباد کرده است. الان ممکن است آقای دکتر به من بگوید: پس جنگل چطور به وجود آمده است؟ خدا جنگل را برای حیوانات گذاشته است. اگر این حیوانات هر کدام در شهر پخش می شدند، بچه آقای مهندس که هول می کرد، من هم می ترسیدم. حالا خدا جنگل را به وجود آورد، میوه هایی هم در جنگل هست که تمام حیوانات که در این عالم که خدا خواسته است و نفعی دارد در این جنگل باشند. جنگل را هم خودش به وجود آورده است. منافع جنگل را هم خدا برای مستضعفین گذاشته است. ماهی های دریا را هم برای مستضعفین گذاشته است. واللہ، اگر حکومتی باشد که یعنی واقع به امر خدا، واقع به امر قرآن عمل کند، یک دانه فقیر پیدا نمی شود. خدا خمس را برای سید گذاشته است. حالا نگاه نکنید که ولایت در قلب شما نفوذ کرده است، آن ولایت یک جوری شده است که شما خمس و سهم امام می دهید. حالا برو ببین چه کار می کنند؟ این را گذاشته برای سیدها، سهم امام هم گذاشته برای آن ها که ندارند. این عالم واللہ، بانظم است. تمام این خلقت را خدا بانظم خلق کرده است. من نظم را به هم می زنم، تو نظم را به هم می زنی. همین جور که احتیاج بشر است، از مغز بشر اخراج می شود. یک زمانی بود خدارحمت کند مادر ما را، یک گوشه اینقدر با دسته، گوشت را می زد که می خواست یک شامی درست شود. من به ارواح پدرم، بچه بودم؛ اما یک بچه ای بودم که فهمیده بودم. نه اینکه من خودم را تعریف کنم. من آن شامی به دلم نمی چسبید. بس که می دیدم مادرم پایش درد می کند. چقدر باید بزند. حالا با چرخ گوشت سریع درست می کنند. توجه می کنید؟

حواستان پیش خارجی ها نرود که خارجی پرست شوید. آن تولید که به دست شما می آید، بدان یک صناعی بوده است که این را در مغز بشر قرار داده است، تا ما استفاده کنیم. پس ما باید صانع پرست باشیم، نه خارجی پرست باشیم؛ یعنی آن صناعی که این را خلق کرده است. حالا شما می گوئید چرا ایران یا بیشتر خاکهایی که اسلامی هستند، الحمدلله ایران که شیعه هستند، چرا آن ها ندارند؟ آن ها رهبری ندارند؛ ژاپن رهبری دارد، آن ها به فکر کشورشان هستند. یک چیز از یک نفر که می خری اولش خوب است، دو دفعه که می خری، خراب است. واللہ، این ایران بیشترشان دزد صنایع هستند. ای کسی که ادعای شیعه گی می کنی، یک چیز درست کردی که خوب باشد. چرا؟ امر را اطاعت نمی کنی. عبداللہ، پسر رسول اللہ از دنیا رفته بود، پیامبر می گفت: قبرش را محکم کنید. گفت: یا رسول اللہ، اینجور؟ گفت: خدارحمت کند کسی را که محکم کار کند. کسی که درست کار باشد. آقا، تو اگر درست کار باشی، به فرمایش پیامبر هم که باشد، آمرزیده هستی. پیامبر دعایش مستجاب است. این بنده زاده اینجا تشریف دارد، یک لباس شویی خرید، چلوکش بود. همه جایش آب می آمد. من یک لباس شویی خریدم، بیست و هشت سال است که این را دارم که این خارجی درست کرده است. آن ها امام صادق ما را به امامت قبول ندارد، پیامبر را هم شاید قبول نداشته باشند، بالاخره عیسی را قبول دارند، موسی را قبول دارند؛ اما کارها و امر امام صادق را قبول دارند. امر پیامبر را قبول دارند. ما امام و پیامبر را مصنوعی قبول داریم؛ من دارم تند می شوم، اگر قبول داشته باشی، امرش را اطاعت می کنی. او امرش را اطاعت می کند. چیز درست درست می کنی. چرا هر کسی می رود می گوید من خارجی می خواهم؟ خب، بابا، خارجی کارهایش درست است. آن ها درستی انبیاء و پیامبر را دارند، ما نادرستی را داریم. نادرستی آن ها را ما قبول کردیم، آن ها درستی ما را قبول کردند. آن ها درستی را که قبول کردند؛ نه اینکه پیامبر و امام ما را قبول دارند، به نفع مملکت آن ها تمام می شود. به نفع پیشرفت مملکت خودشان تمام می شود. خدارحمت کند حاج شیخ عباس را، من حرف ایشان را می زنم. می گفت: مغزهای ایرانی الکلی نیست. اگر رهبری واقع، رهبری صنایع من به این رهبر کار ندارم، من به رهبری صنایع کار دارم، من کار به این کارها ندارم، من در رهبری صنایع هستم، صنایع ما رهبری ندارد. این آدم اگر امروز خرجش درست شد، بگوید خدا برکت دهد، یا پول برقرش می دهد، یا پول آبش را می دهد، یا پول بچه اش را می دهد، اینجا می آیند. به ارواح پدرم، بس که اینجا می آیند، می گویم خدایا، من را نگه دار، مبادا من تندی کنم. آن ها ما را محتاج کردند. ممالک اسلامی همه اش محتاج هستند. آن ها می روند فکر می کنند، به فکر مملکتشان هستند. این بیت المال مملکت را همه اش را خرج مملکت خودشان می کنند. کجا انگلیسها و آمریکایی ها آمدند پول توی بانک ما بگذارند. آقای رئیس بانک، ما می رویم پول توی بانک آن ها می گذاریم. آن ها به فکر مملکتشان هستند. کوچک و بزرگشان به فکر مملکتشان هستند، مملکتشان ترقی می کند.

حالا من سر مغز متفکر بودم که مغز متفکر صحیح هست. حالا این ها با تمام متفکری شان اهل جهنم هستند؛ اما یک پاداش به این ها می رسد که این صنایعی که درست کرده اند ما استفاده می کنیم. یک مقدار از عذاب این ها کم می شود. اما تو اگر مغزت متفکر باشد، از برای ولایت کار کنی، تا زمانی که این هست برای تو ثواب می نویسد، او اگر یک چرخ گوشت یا طیاره درست کرد، این نتیجه منافع این طرف هست، منافع ماورایی ندارد؛ چون که دلش می خواهد مملکتش ترقی کند، دلش می خواهد پول دار شود، دلش می خواهد در مملکتها خوب باشند. اما ایشان می گفت: مغز ایرانی الکی نیست، بیشتر می تواند ترقی کند، اما اگر رهبری صنایع داشته باشد. پس مغز بشر خیلی احترام دارد. هر موقع مطابق زمان، مغز

بشر تولید دارد، به قدر احتیاج بشر از این مغز تولید می‌کند. مگر مغز بشر جوری هست که حد داشته باشد. چرا؟ خدا در مغز بشر گذاشته است. چیزی که خدا عطا کند، حد ندارد. این ولایتی که خدا به شما داده است، حد ندارد. بی‌حد است. شما ببالید که حتی الامکان یک صنایعی دارید این صنایع را خرج ولایت می‌کنید، خرج امر می‌کنید. آن‌ها امر ندارند، صنایع این‌ها پیشرفته است، روی اصل اینکه آن کسی که مدیریت صنایع دارد، این‌ها را تشویق می‌کند. چه کسی من را تشویق می‌کند؟

آدم سر جغرافیا، آقایانی که اینجا تشریف دارند یا مهندس هستند یا دکتر هستند از جغرافیا سر درمی‌آورند. جغرافیا را از برای ترقی ممالک درست کردند. تمام ممالکی که راجع به جغرافیا کار می‌کنند، ترقی کردند. اما این‌ها چطور ترقی می‌کنند؟ در جغرافیا کار می‌کنند. جغرافیا درست شد؛ اما این جغرافیا که درست شد، از برای فواید مملکت‌هایشان درست شد. حالا این جغرافیا را اگر خرج امر کنند و با امر کار کنند، هم به درد اینجایشان می‌خورد، هم به درد آنجا. ای جغرافیادان، بدانید جغرافیا به درد اینجای شما می‌خورد. بیایید این جغرافیا را خرج ولایت کنید، خرج امر کنید. بیایید در جغرافیای خودتان، امیرالمؤمنین علی را تشویق کنید. بیایید رسول الله را در جغرافیا تشویق کنید، بیایید قرآن را در جغرافیا تشویق کنید، بیایید احکام را در جغرافیا تشویق کنید. ای جغرافیادان، اینجا جای این حرف‌هاست. چرا نمی‌کنید؟ همان هم رهبری ندارد. در همان کار جغرافیایش قانع و راضی است. یک رهبری ندارد که این را تشویق کند به اینجا بیاید. جغرافیادان ممالک تشویق می‌کند، اما چی هست که در جغرافیا بیایی، دین و ولایت را هم ترقی بدهی. از تو می‌خرند، از من که نمی‌خرند. آقایانی که از تو می‌خرند، ولایت را حتی الامکان در خودتان پیاده کنید. وقتی ولایت را در خودتان پیاده کردید، این یواش، یواش در کسی دیگر هم سرایت می‌کند. حقیقت ولایت یک چیزی است. من دیشب هم اشاره کردم؛ اول باید تجلی شود. تا تجلی نشود، ولایت را قبول نمی‌کنید، عناد دارید، عناد با خیال. این دو تا جلوی ولایت را می‌گیرند. توی سر هم می‌دوند. این اینجا می‌گوید، من آنجا اینجوری می‌گویم. بابا جان، من این حرف را اینجا می‌زنم. من نمی‌گویم دعای کمیل نخوان، غلط می‌کنم بگویم نخوان، نمی‌گویم دعای افتتاح نخوان، غلط می‌کنم بگویم نخوان. من دارم به شما می‌گویم یک کارهایی است مثل یک حمال و باربر، این بار را برداشته و از میدان برداشته آورده سر قبرستان. این چه به سرش می‌آید؟ کلی دردش آمده است. پاهایش درد آمده است. اینجایش تاول زده است که تا اینجا آورده است. من می‌گویم بابا جان، دعای کمیل، دعای افتتاح بی‌علی مثل همان می‌ماند. چیزی که به تو نمی‌دهند. من دارم نتیجه این را به تو می‌گویم. می‌گوید: گفته نخوان. من گفتم: نخوان؟ تو که داری می‌گویی هم به من تهمت زدی، هم دروغ گفتی. والله، من از تو راضی نیستم. برو این کار را بکن. اگر خدا و پیامبر را قبول داری، حالا که راضی نیستم، هیچ عبادت تو قبول نیست. این حرف‌ها چیست که گوشه و کنار می‌زنید. با من حرف بزنید. والله، تو خودت ولایت در قلبت تجلی نکرده است. تو تقصیر نداری. برو عنادت را ببینداز کنار. خیالت را کنار بگذار تا ولایت در قلب تو تجلی پیدا کند. اگر دیگر از این حرف‌ها بزی اسمت را می‌آورم. دهانت را ضبط کن وگرنه اسمت را می‌آورم. معنی ندارد.

بنا شد گفتم علم جغرافیا خیلی خوب است. در این مملکت چند مغز داریم که علم جغرافیا بدانند. در این مملکت کم داریم که علم ادیان داشته باشد. خیلی علم ادیان خوب است؛ اما آخربین باش. علم ادیان یعنی موسی، عیسی، پیامبران مرسل، خیلی خوب است؛ اما بدان همه این‌ها باید زیر بار علی بروند. «یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» تمام انبیاء باید تسلیم پیامبر شوند. خدای تبارک و تعالی این را بالا برد. گفت: ای ملائکه، شما هم تسلیم پیامبر شوید. ما داریم می‌گوییم تمام این‌ها باید تسلیم پیامبر شوند، پیامبر هم گفت: تمام این‌ها باید تسلیم وجود امیرالمؤمنین (علیه السلام) شوند. ما نمی‌گوییم آن‌ها را قبول نداریم، آن‌ها را به جایش قبول داریم. پس عزیزان من، قدرانی کنید. من می‌گویم عصاره همه این حرف‌ها آن است. باید وصل به آن باشید که آن به تو جزا می‌دهد، نه این‌ها که بخوانی. مگر اهل تسنن نیستند؟ چقدر می‌خوانند. به ارواح پدرم، قرآن را تا صبح در مسجد الحرام ختم کرد. یک ماه رمضان نمی‌شود یک قرآن را ختم کرد. آخر هم گفت: خدایا، ما را با عمر و ابابکر محشور کن. گفت: الهی آمین. ما هم گفتیم: آقا جان، خودتان را اینقدر صدمه نزنید. اصل باید چه کنی؟ اصل باید امیرالمؤمنین را قبول داشته باشی، آن وقت برو دعا بخوان، نماز بخوان، هر کاری می‌خواهی بکنی بکن. قبول امیرالمؤمنین حساب است. مثل کامپیوتر جهانی؛ این هم خوب است؛ اما مرد می‌خواهد آنجا که خدا گفته نگاه نکن، نکنی. اصلاً دین بکن، نکن. اینجا گفته نکن، نکن، برو کار کن. سیاه‌ها را ببین، مردم را ببین. این مردم بیچاره را ببین. اصلاً تو که کامپیوتر جهانی کار می‌کنی، باید غیر از من باشی. تو باید شکر بیشتر باشد. این سودانی‌ها را می‌بینی. بیچاره‌ها را می‌بینی، خدایا، ما اینجور نیستیم. این‌ها هم انسان هستند. اینجور شده است. این‌ها را عقب انداختند. رهبران‌شان اینجورشان کردند، رهبران‌شان سازش کردند. این‌ها را اینجور کردند. من گفتم علم فلسفه این است که تو درس خواندی، فلسفه حدیث و روایت را بلد شدی به آن عمل کنی، نه اینکه از خودت حرف

بزنی. تو خودت چه کسی هستی؟ چه کاره هستی؟ به پیامبرش می‌گوید: یا محمد، اگر از خودت حرف بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم، آقای فلسفه‌دان، تو چه کاره‌ای که می‌گویی من از خودم حرف بزنم؟ تو از نبی بالاتری یا یک خدای دیگری به تو گفته است که از خودت حرف بزنی. نشان ما بده، به ما بگو. بابا جان، ما می‌خواهیم روشن شویم. پس باید آقا فلسفه‌دان بداند که رفته درس خوانده فلسفه این کارها را بلد شده، قشنگ عمل کند.

من هر چیزی که شما از پیامبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و این حرفها بخواهد تزلزلی ایجاد کند، اطلاع می‌دهم. من گفتم خدای تبارک و تعالی این مکه معظمه را خلق کرده است. این را که خلق کرده است از روی آب خلق کرده است. ام القری؛ یعنی زاییده تمام زمین‌ها، از اینجا به تمام زمین کشیده شده است. الان این منزل دوست عزیزم، یک تکه از مکه معظمه است. حالا این مکه هست تا وقتی کسی آن را بت‌کده نکند. آن موقع آنجا هم بت‌کده شده است. حتی الامکان کسی که می‌تواند قال و دعوا راه نیندازید، باید با همدیگر سازش کنید. اگر همه مردم می‌دانستند، همه زن‌ها می‌دانستند، خدا، پیامبر را راونه نمی‌کرد می‌گفت: بلغ، برو این‌ها را هدایت کن. پس اگر تو یک قدر هدایت هستی، یکی هدایت نیست. خیلی با آن افاده نکن، چه کسی به تو این‌ها را داده است. حالا اینجا بیت خدا شد. چرا خدا می‌گوید: من سه چیز را سر تو منت گذاشتم: یکی ولایت، یکی زن خوب، یکی خانه خوب. نتیجه‌اش این است. ولایت تو را از جهنم، از پلیدی نجات می‌دهد. اگر ولایت داشته باشی، تمام امراض می‌رود. ولایت تصفیه شده است، اگر ولایت داشته باشی، تو هم تصفیه شدی؛ اما چرا یک‌دفعه می‌گوید زن خوب هم منت سر تو گذاشتم؟ خانه خوب هم منت سر تو گذاشتم؟ چرا؟ این زن، ولایت‌پرور است، این قدر سر به سرش نگذار. قربانت بروم، با او سازش کن، عدالت داشته باش. مرد اگر عدالت نداشته باشد، خیلی کسری دارد. مقصد خدا از تمام خلقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. حالا به شما می‌گوید این خانمی که به تو دادم ولایت‌پرور است. الحمدلله، شکر رب العالمین، آیا آقازاده‌هایتان را شکر می‌کنید؟ چه کسی آقازاده‌های شما را پرورش داده است. نمی‌خواهم اسم بیاورم. هر کدام از این آقازاده‌ها مثل ستاره‌ای می‌مانند. اگر آسمان ستاره دارد، شما ستاره‌های زمین هستید. حالا روایتش را بگویم.

می‌فرماید همین‌طور که ما به نور این ستاره‌های آسمان زندگی می‌کنیم، آسمانی‌ها به ستاره‌های جوانان ما، عزیزان ما، شما و بالخصوص به این پیرمردانی که خدا خدا می‌کنند، نور این‌ها آسمان را از جا برداشته است. آیا شکرانه می‌کنید؟ این‌ها ولایت‌پرور هستند. این را چه کسی پرورش داده است؟ این خانم. تو چه کردی؟ آقا، چرا بی‌عدالتی می‌کنی؟ تو هم یک کلفت به خانه‌ات بیاور، ببین چقدر باید به او بدهی. عزیز من، بی‌عدالتی نکن؛ این ولایت‌پرور است. ببین، چه گلهایی پرورش داده است؟ تو بیرون رفتی یک چیزی پیدا کردی؛ اما این خانم باید شوهرش را اطاعت کند. خانه بزرگ چیست که دربار ولایت می‌گوید؟ بچه‌های شما در آن پرورش پیدا می‌کنند. خدا حاج شیخ عباس راحمت کند؛ می‌گفت: در آخرالزمان، خدا مردم را عذاب کرده است. این خانه‌ها را کوچک به آن‌ها داده است، این خانه‌های کوچک عذاب است. ببین، نفرتش کجاست. خانه بزرگ نعمت است که به شما داده است، خانه بزرگ نعمت است، بچه نعمت است. آیا باید شکر این نعمت بکنی؟ اگر شکر این نعمت نکنی، خدا نکند، اصلاً به زبان من نیاید، اگر از تو بگیرد، بعد پدرت دربیاید. گفتم: خانمهایی که شوهرشان را اطاعت کنند.

من یک روایت برای شما بگویم. یک نفر بود که شوهرش گفت: از خانه بیرون نرو. مسافرت رفت، پدرش مریض شد. آمدند به رسول خدا، پیامبر گفت: من بروم؟ گفت: نه، شوهرت گفته نرو. حالش بد شد، مرد، گفت: من بروم. گفت: نرو. گفت: شوهرت گفت نرو، نرو؛ نرفت. آن شوهر آمد. گفت: پدرم مریض شد، پیامبر گفت: نرو، خلاصه مرد. یک دفعه جبرئیل نازل شد. یا رسول الله، پدر این، مادر این، اهل جهنم بودند. به واسطه اینکه این خانم امر شوهرش را اطاعت کرد، هم خودش را، هم پدر و مادرش را آمرزیدم. پس اطاعت امر، شما را آمرزیده می‌کند، عزیزان من، بیایید حرف بشنوید.

حالا سر مغزهای متفکر بودیم. دوباره تکرار می‌کنم؛ خدای تبارک و تعالی تمام صنایع را در این مغزها گذاشته است. حالا چیزهایی درآید که این‌هایی که الان تعجب می‌کنید آن تعجب‌آورتر باشد، هنوز به انتها نرسیده است. مغز بشر انتها ندارد. هر کسی می‌گوید انتها دارد، بیاید با او صحبت کنم تا به او بگویم که انتها ندارد. هر روزی از این مغز بشر یک تولیدی می‌شود، هر روزی یک تولید دارد. اصلاً مغز بشر بی‌حد است، حد ندارد. چرا؟ تولید هم حد ندارد. کاش رهبران این‌ها، این‌ها را با ولایت توأم می‌کردند. خدا می‌داند این‌ها چقدر درجه دارند. مثلاً می‌گوید: یک چیزی را تو تولید کردی، اگر این شرعی باشد، تازمانی که این باشد، پای تو ثواب می‌نویسد؛ اما یک چیز غیرشرعی باشد، این تازمانی که این باشد، پای تو گناه می‌نویسد. چقدر این‌ها که تولید می‌کنند خوب است که این‌ها را محض خدا بکنند، محض پیامبر بکنند. این‌ها محض ندارند؛ می‌فهمند مملکت این‌ها ترقی می‌کند، این کارها را می‌کنند. اما ای آقا، تو هم بیا این کار را بکن، یک چیزی که

درست می‌کنی درست، درست کن. این لباس شویی را درست، درست کن. والله، اگر شما اگر چیز برقی را درست کنی، یک چیزی از آن کم بگذاری، این برق اتصال کند، یکی را بکشد، خون کردی. چرا؟ تو باید در اختیار امر باشی، نه امر در اختیار تو. خدا امر کرده درست کار کنی، خدا امر کرده درست کار باشی.

این درست‌کاری مثل ذکر حقیقت می‌ماند؛ ذکر می‌ماند که با ولایت نباشد، و ر است؛ و ر، و داری می‌کنی؛ اما ذکر می‌ماند که با ولایت باشد، چقدر ابعاد دارد. ابعادش ببین چقدر است. سلیمان یک قالیچه‌ای دارد. این‌ها یاد به ید دارد. چون که به خدا گفت: سلطنتی به من بده که به کسی نداده باشی، آن قالیچه را در اختیارش گذاشتند. آن وقت روی این نشست است، دارد روی آسمان پرواز می‌کند، یک دهقان دست‌هایش را نشان داد، گفت: خدایا، آیا این عدالت است، من اینجوری کار کنم، یک لقمه نان بخورم، این هم پرواز کند؟ سلیمان شنید، آمد پایین. گفت: ای مرد، یک «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله» بگویی از این سلطنت من پیش خدا بالاتر است. پس یک دانه ذکر بگویی از سلطنت سلیمان بالاتر است، این را به تو می‌دهد. تو اینجا توجه نمی‌کنی، آنجا توجه می‌کنی. «سبحان الله»، خدا منزه است. «والحمد لله و لا اله الا الله». این بالاتر است. پس ذکر می‌کنی که محض خدا باشد، چقدر هست؟ آن وقت ذکر می‌کنی که غیر خدا باشد، به درد نمی‌خورد. ما همه حرفمان از اولی که صحبت کردیم، هر چیزی را باید اتصال به ولایت کنی، رزقت را، کارت را، رفتارت را، همه کارهایت باید به ولایت اتصال باشد؛ خدا اینجوری می‌خواهد.

یکی از رفقای عزیز، اینجا تشریف آوردند، قدری راجع به ادیان صحبت کردیم، من یک قدری هم راجع به ادیان با شما صحبت کنم. ایشان فرمایشی فرمودند، الان هم اینجا حضور دارند، یک فرمایشی راجع به ادیان فرمودند، درست هم گفتند. گفتند: ما علم ادیان را نمی‌دانیم؛ یعنی علم اشیاء را نمی‌دانیم. گفتیم: علم اشیاء یک جور هست که به ما گفتند، ما باید یقین به این حرفها داشته باشیم. ما یک علم داریم در اشیاء، یک یقین داریم در اشیاء. علم اشیاء؛ یعنی ما نمی‌دانیم اشیاء چه زبانی دارند. زبان اشیاء را فقط دوازده امام، چهارده معصوم می‌دانند. هیچ‌کس زبان اشیاء را نمی‌داند؛ امام زمان خوب می‌داند، رسول الله می‌داند، زهرای عزیز می‌داند، امیرالمؤمنین می‌داند. چرا؟ چرا این‌ها می‌دانند؟ از طرف آن‌ها به این‌ها داده شده است. خدای تبارک و تعالی وقتی تمام خلقت را خلق کرد، گفت: من را عبادت کنید؛ حالا همه عبادت می‌کنند. یک دفعه گفت: پیامبر من را اطاعت کنید. حالا تمام ممکنات باید پیامبر را اطاعت کنند؛ پیامبر را پرورش داد، چون که رسولش است، قرآن به آن نازل شده است، جبرئیل به آن نازل شده است. در ظاهر پیامبر را پرورش داد؛ نه اینکه پیامبر پرورش داده نباشد. الان آقا به من ایراد می‌کند که می‌گوید این خلق دارد. نه، ببین، این حرفها را در مردم پرورش داد؛ یعنی باید همه شما نبی من را اطاعت کنید، نه اینکه بگویم خود پیامبر را پرورش داد، حرفها را پرورش داد. حالا یک دفعه گفت: امسال سال آخر شما است، می‌خواهی از دنیا بروی. پیامبر خاتم است، ختم شده است؛ تا حتی روی دوش پیامبر مهر نبوت زدند؛ یعنی خاتم شد، یعنی نبوت خاتمه پیدا کرد؛ اما نه، آن چیزهای پیامبر خاتمه پیدا نکرده است، نماز و روزه و احکامش خاتمه پیدا نکرده است. احکام پیامبر محترم است. اگر دورکعت عمداً نماز نخوانی کافری، اگر حج را قبول نداشته باشی، کافر هستی، اگر نماز و روزه را قبول نداشته باشی کافر هستی؛ نه اینکه نکنی کافر باشی. رفقا، اگر نماز نکردید، یک دفعه روزه نگرفتی، نه [اینکه کافر بشوی]؛ اگر قبول نداشته باشی [کافر هستی]؛ آن یک توبه می‌کنی یک روزه می‌گیری. این‌ها همه‌اش محترم است، سنت محترم است.

حالا خدا می‌خواهد چه کار کند، حالا خدا می‌خواهد افشای ولایت شود. حالا گفت: ایشان را معرفی کن. یک ذره کندی کرد، گفت: کاری نکرده‌ای. نبوت کاری نیست. اصل، آن مقصد من است. حالا امیرالمؤمنین را بلند کرد، شد: «الیوم اکملت لکم دینکم». من این را می‌گویم یک دفعه دیگر هم گفتیم، می‌خواهم مطلب جا بیفتد. حالا این ولایت وقتی اینجوری شد، روح تمام اشیاء شد. ولایت وقتی که شد، روح تمام اشیاء شد. تمام اشیاء، تمام خلقت از جن و انس، اگر علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشند، جسم هستند؛ پس علی، روح تمام خلقت است. امیرالمؤمنین علی؛ یعنی این جسم علی را ببینید، روح را ببینید، جلال را ببینید، مقام و مرتبه را ببینید، کمال را ببینید، هستی خدا را ببینید، مقصد خدا را ببینید، اگر امام زمان را ببینید؛ امام زمان، امام زمان می‌کنید. پس قرار شد امیرالمؤمنین، روح تمام خلقت است. اگر خلقت، این روح را نداشته باشد، تمام جسم هستند و گندیده هستند. چیز گندیده به درد نمی‌خورد. دو روز نگه داری، متعفن است، باید دور بیندازی، خاک روی او بریزی. [البته] نه این قبولی که حرفش را می‌زنند و قبولش ندارند، عمر هم از این قبولی‌ها که من دارم داشت، این قبولی‌ها قبول نیست. قبولی علی؛ یعنی امرش را اطاعت کنید. امر امیرالمؤمنین علی، قبولی است؛ پس روح تمام اشیاء، ولایت است.

حالا حرف من سر این است. فدایتان شوم، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زبان تمام اشیاء را بلد است، امام زمان بلد

است. تو چه کارهای؟ تو که بلد نیستی. حجت خدا؛ یعنی این. می‌داند ریگ چه می‌گوید، می‌داند سنگ چه می‌گوید، دریا چه می‌گوید، حالا می‌خواهی روایتش را بگویم که کسی یک وقت ایراد بی‌خودی نکند. ببین، چطور زبان می‌داند؟ سنگ حرف می‌زند، تو نمی‌فهمی. سنگ اینجا پیش تو جسم است، تو نمی‌فهمی. مگر ستون حنا نه حرف نزد؟ مرتب نعره کشید، نعره کشید؟ سابق، پیامبر به ستون حنا تنه می‌داد و صحبت می‌کرد. امر شد یا رسول الله منبر درست کن. منبر درست کرد، سه پله شد. آن وقت پیامبر گفت: آمین، جبرئیل گفت: دارد دعا می‌کند من آمین می‌گویم. گفت: از رحمت خدا دور باشد کسی که صلوات برای تو می‌فرستد، او نمی‌فرستد؛ سه تا حرف زد، یکی هم راجع به عاق والدین، حالا کاری ندارم. حالا دست گذاشت رویش گفت: آرام باش. من قول می‌دهم تو سنگ بهشت باشی؛ پس سنگ حرف می‌زند، پیامبر هم حالش می‌شود. این کوه‌ها، در مقابل ما جماد است. وقتی که در کوه‌ها هستی، حواست جمع باشد. یک وقت کاری نکنی، گوشت را می‌مالد. نگو اینجا کسی نیست، خود آن سنگ کسی است. خود آن اشیاء کسی است. ما توجه نداریم.

به ارواح پدر و مادر، هر وقت بیابان می‌رفتم همین‌جور بودم. تا حتی یک کاری می‌کردم، یک مقدار گریه می‌کردم، اشک می‌ریختم، می‌گفتم: ای سنگ، جواب بدهی، بیا آنجا ما را همراهی کن، این گریه کرد. می‌فهمیدم این می‌آید. چرا؟ صبح که می‌شود، زمین بیابان با زمین شهر می‌گوید چه کردند؟ می‌گوید روی من زنا کردند. می‌گوید: بدان وقتی این بمیرد، همچنین به او فشار می‌آورم که دنده چپ و راستش یکی شود. آن یکی زمین می‌گوید: روی من نماز شب کرده است. می‌گوید: تو بدان من می‌آیم آنجا شهادت می‌دهم. خدا آنجا شهود می‌خواهد. همه را می‌داند؛ اما شهود هم می‌خواهد؛ آنجا محاکمه است. به این نیست که همچنین کنی. به والله، مردم نمی‌فهمند، تو را محاکمه می‌کند. زمین می‌آید شهادت می‌دهد، همه می‌آیند شهادت می‌دهند. عزیز من، بترسید از آن روزی که بیایند شهادت ناجور برای ما بدهند. پس تمام اشیاء روح دارند؛ روحشان ولایت است. تمام اشیاء خدا را اطاعت می‌کنند؛ دریا اطاعت می‌کند، صحرا اطاعت می‌کند، کوه اطاعت می‌کند، آب اطاعت می‌کند، ریگ اطاعت می‌کند، آنچه که زیر آسمان است، اطاعت می‌کند. الان طاق اطاعت می‌کند. ما خبر داریم که اگر یک طاق بخواهد خراب شود، اول یک مقدار می‌ریزد. خبر می‌کند که من می‌خواهم خراب شوم. ما روایت داریم، تو را خبر می‌کند. اگر تو این‌جور شدی تمام این‌ها را روح می‌بینی، کسی گناه نمی‌کند. تمام آنچه که گناه می‌کنیم، برای این است که ما چشم عالم‌بین و چشم یقین‌بین نداریم. اگر چشم یقین داشته باشی، گناه نمی‌کنیم. اصلاً جای خلوت نیست. خلوت جایی است که ولایت در آن تسلط نداشته باشد. خلوت جایی است که خدا تسلط نداشته باشد. کجا خدا تسلط ندارد؟ کجا ولایت تسلط ندارد؟ چرا ما توجه نمی‌کنیم؟

حالا خدا سفارش اشیاء را به تو کرده است. مثلاً می‌فرماید گوجه‌ها را وقتی که کوچک است نچینید، بگذارید این‌ها بزرگ شوند؛ سفارش این‌ها کرده است. آب به درخت بده، اگر به آن آب ندهی پشت پایش را می‌خوری. من یک دوستی داشتم الان در مجلس است، دو تا درخت در خانه‌اش بود. یک وقت دیدم خیلی به آن آب نداده بود. گفتم: به این‌ها آب بده. حالا ایشان یک فرمایشی فرمودند. خیلی هم سخی هست. آخر، یک وقت خدا، آدم سخی را یک گوشه‌هایی، یک گره چینی‌هایی را حالش نمی‌کند. از این‌ها به شما بگویم. چرا؟ می‌خواهد به سخاوتش مغرور نشود. به ایشان گفتم: وقتی که این‌ها باشد، به فرزندان ضربه می‌خورد. به ارواح پدرم، فردا بچه‌هایش ضربه خوردند. اینقدر من پا شدم دعا کردم. ببین، سفارش درخت به تو کرده است. می‌گوید: این درخت تولیدش به تو میوه می‌دهد، آب به او بده. متوجه هستید؟ چرا؟ می‌گوید بی‌خودی یک آجر را نشکن. روایت داریم اگر از جلوی پای مردم، یک بوته تیغ را بکنی، خدا تو را می‌آمرزد. چرا؟ امام حسین (علیه السلام)، شب عاشورا آنجا تیغ‌ها را کند که به پای بچه‌هایش نرود. آن تولید آنجا آمده تولید. هر چیزی در این عالم است یک مصداق دارد، ما باید مصداق آن کار را بدانیم و آن کار را بکنیم. به یکی رحم کنیم، خدا به تو رحم می‌کند. فردای قیامت یکی را می‌آورد می‌گوید: خدایا، به من رحم کن، می‌گوید تو به چه کسی رحم کردی؟ اصلاً آدم فردای قیامت سر به زیر است. چرا؟ خدا «ارحم الراحمین» است، می‌خواهد به کسی رحم کنی. تو هم به کسی رحم کن، تو هم «ارحم الراحمین» بشو. خدا می‌خواهد خودش شوی. چرا اینقدر صدقه را سفارش کرده است؟ خدا رزاق است، می‌خواهد تو رزاق شوی. مگر بلد نیست بدهد؟ تا حتی پیامبر، پیراهنش را کند و داد. فوری جبرئیل نازل شد، چرا این کار را کردی؟ مگر من بلد نیستم به این‌ها بدهم. من گفتم بده، نه اینکه پیراهنت را. من بارها دارم به شما می‌گویم. می‌گویم: هستی‌تان را ندهید، کسری مردم را درست کنید. تو الان از پیشت نمی‌رود که به این بنایی که هیچ چیزی ندارد، کمک کنی؛ اما می‌توانی که پشت بامش را اصلاح کنی، می‌توانی پول یک مہتایی به این بدهی که اینجا روشن شود، می‌توانی اتاقش را سفید کنی. هستی‌ات را نده. آخر چرا هستی ندهی؟ تو با هستی‌ات داری این هستی را پرورش می‌دهی؛ یعنی زیادش می‌کنی. از این تولیدش خمس می‌شود، از این تولیدش سهم امام می‌شود، از این تولید صدقه می‌شود، از این تولید این سفره‌ها می‌شود، از این تولید می‌شود که دل کسی را به دست آوری. از چه چیزی؟ از هستی‌ات. اما اگر تو

هستیات را به من دادی، چه چیزی داری؟ آن وقت خدا اینجا ملامتت می‌کند. می‌گویی چرا دادی؟ یکی بود اینجا تندروی می‌کرد، گفتم: تندروی‌ات گیر من می‌آید، واللّٰه، من حاضرم گرسنگی بخورم تو به من ندهی. چرا؟ تو از شخصیت می‌افتی. جلوی‌ش را بگیر. آنچه که گفتند بدهید، آنچه که گفتند، صدقه بده، تندروی نکن، ذوقی نشو؛ آن وقت خدا می‌گوید حالا که این کردی، تو رزاقیت کردی، من تو را رزاق کردم.

دیشب گفتم: پیامبر به یک نفر گفت تو باید یک سال فقیر باشی، یک سال دارا. گفت: من بروم از زخم مشورت کنم. آخر، بعضی زنها خوب هستند، بعضی زنها مغزشان خوب کار می‌کند. مثلاً ببینید خدیجه مغزش چقدر قشنگ کار کرده است. در خانه فرعون، آسیه چقدر قشنگ کار کرده است. نمی‌شود بگویید همه زنها عقل ندارند. این حرفها چیست که درست می‌کنید که این کتاب‌های بندتمبانی را می‌بینید؟ گفته است زن اینجوری است، زن لعنت است! این کتاب‌ها بند تمبانی است. زن هم انسان است. خب، مثل خدیجه هم پیدا می‌شود. آن‌ها به عصاره تمام خلقت یعنی حضرت زهرا اتصال هستند. بعضی زنها اتصال هستند، این‌ها را باید احترام کنید. گفت: بروم به زخم بگویم. زن عاقل بود، گفت: اول دارایی را بخواه، حالا تا به فقر مبتلا شویم لااقل باشد. این دارایی را خواست. یک مقدار انفاق کرد، به قوم و خویش‌هایش داد، صله رحم کرد. سر سال رفت، گفت: ما آمدیم. گفت: خدا می‌گوید تا آخر عمر دارا هستی؛ چون به مردم رحم کردی. تو اگر به مردم رحم کنی، تا آخر عمر داری. من واللّٰه، نمی‌خواهم بگویم، می‌گویم: خدایا، این‌ها که انفاق می‌کنند، از مالشان کم نکن، از عمرشان کم نکن. عمرشان را زیاد کن، سایه‌شان را بالای سر فقرا مستدام بدار. بنا می‌کنم دعا کردن. آخر، خدا دعای من را مستجاب نمی‌کند؟ چرا. آخر به من که نمی‌دهد، بیشترش را می‌دهم به مردم؛ اما من وظیفه‌ام هست که این کار را بکنم. این صدقه که می‌گوید بده که یک مالی بدهی، می‌دانید چرا اینقدر مهم هست؟ این یقین می‌خواهد. می‌گوید: اینکه از مالم برداشتم کم می‌شود؛ اما یقین داشته باشی. می‌گویی: این را خدا داد، دوباره هم خدا می‌دهد؛ اما به جایش، دوباره می‌گویم: هستی‌تان را ندهید، بی‌خود دلسوز نشوید، امر را اطاعت کنید. همه با امر کار کنید درست است. امر، اعمال شما را قبول می‌کند، امر به شما جزا می‌دهد.

خدایا، عاقبتان را به خیر کن

خدایا، ما را بیامرز

خدایا، ما را از خواب غفلت بیدار کن.

خدایا، در این شبهای قدر ما را محروم نکن

خدایا، ما گرفتیم خوابیدم نمی‌دانم بالای سر ما گذاشتی یا نه؟ خدایا، اگر نگذاشتی بگذار.

خدایا، روایت داریم اگر ماه مبارک رمضان خدا تو را نیامرزد، وای به حالمان، خدایا، ما را بیامرز.

خدایا، از سر گناه کوچک و بزرگ ما درگذر.

خدایا، ما را در ولایت ثابت قدم بدار. کسانی که در ولایت ثابت قدم هستند، در آخرت روایت داریم زانویشان نمی‌چندد. خدایا، ما از آن‌ها باشیم.

خدایا، قدرتمان را صرف نعمت تو کنیم.

خدایا، این قدرت از برای ما نعمت باشد. اگر قدرت را صرف امر کنیم نعمت است، اگر نکنیم نعمت است. خدایا، این قدرت ما را صرف ولایت کن.

خدایا، عاقبتان را به خیر کند.

خدایا، به حق پیامبر، خُلق عظیم به ما بده.

خدایا، ما به غیر امر تو اصلاً ناراحت نشویم، خدایا، اگر ناراحت شویم از برای تو بشویم.

خدایا، به حق خُلق العظیم به ما خُلق عظیم بده

خدایا، عاقبتتان را به خیر کند.

خدایا، به قول پدرم، می‌گفت این درقه ما را از هم نپاش. یک روز گفت: درقه، گفت همین جمعیت که هستیم از هم نپاشد. خدایا، درقه ما را از هم نپاش.

خدایا، پدر و مادر ما را بیامرز. پدر و مادر شما را هم بیامرز. آنها هم که پدر و مادر دارند به آنها ببخش. آنها هم که فرزند دارند به پدر و مادرشان ببخش، همه ما را هم به امام زمان ببخش.

یا علی

ارجاعات
